

هو الله متعالی

ستایش و نیایش پاک پروردگار متعالی که بنیان انفرش را  
بر ظهور کالات مقدمه عالم انسانی نهاد که هویت غیب  
بنشون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار و عرصه شود  
مستود کرد و الوار حقیقت گشت کثر انجیا فاجبت ان  
اعرف از مطلع صبح عیان نمایان شود و محامد و نعوت  
کلیه حقیقت شانه بر گوار بر الائق که شمس حقیقت جهان الهی  
و نیز عظم عالم انسانی و مرکز سوعات رحانیت  
و مطلع آثار باهره حضرت احدیت و بنظر شمس ستر

فخلقت النخل لا عرف در حیز مشهور و تحقق یافت و تری الارض  
بامده و اذ انزلنا علیها الماء اثمرت و ربّت و غبّت  
من کل زوج بحسب

در این آیات دو قیاس چون بعضی وقایع مخالف کل  
شرایع که مخرب بنیاد انسانی و با دم شبان در حمایت  
از بعضی نادانان و تحسیر دوان و شور شبان و قتل جان  
سزده دین بین الهی را بهمانه نموده و لولک امثولی بر  
اهل ایران در پیش ارم دنیا از بیکانه و آشناسو نمودند  
بجان الله دعوی شبانی نمایند و صفت کرکان در  
و قران خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان  
دارند و سیرت حیوان پسندند و اذ امثال لهم لا تفقدوا  
فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم المفسدون و لكن  
لا یشرعون لهذا لازم شد که بجای در افساس آئین

یزدان بیانی بود و جهت هوئیاری و بیداری یاران نگری شود

این مشهور و واضحست که در طبیعت و فطرت جمیع موجودات  
توت و استعداد بطور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات  
فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری  
کمالات اکتسابیه است که در قتل تربیت مرتبی حقیقی است  
در ایمان خارج ملاحظه نمایند که در شجاری و از باغات و اثمار یکطرفه است  
و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری  
نضارت و حلاوت زاید الوصف است که به تربیت  
باغبان عنایت در آن میشود چه که اگر بحال خود گذاشته شود  
بجکل و آجام گردد و کل در شکوفه بکشد و ثمری بخشد و شایسته  
سوخن و افروختن گردد و لکن چون در قتل تربیت و عنایت  
مرتبی در آید بستان و کاستان شود چمن و گلشن گردد  
از باغات و اثمار برون آرد و بکل و ریاحین بروی زمین پراپد

بچشم بصیرت بشریه و هیئت جامعه انسانیه نیز اگر بحال خویش  
ترک شود چون حشرات محسوس شود و در زمره بهائم و سبع  
معدود گردد و در مذکی و غیر جنکی و خون خوار کی بیاموزد و در شرف  
حرمان و طینان بسوزد

نوع انسان در دوستان افاق که دوکان حق خوانند و از علیل  
مزمه سقیم و ناتوان میا کل مقدسه بسیار اولیا و ادیب ابجمن  
رحمانند و ملک شفاخانه حضرت یزدان بشیر عنایتند و  
اقاب فلک اشیردایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری  
که در حقیقت زجاجی انسانی اسوده و محسوس است بنا بر موقد  
الهی بر اسروند و امراض مزمه بعنایت فیض رحمانی  
در روح یحائی زائل گردد پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست  
که ابجمن انسانی از تربیت و عنایت و مربی حقیقی لازم و نفی  
بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع شوق و سائق جاذب و حب



چه که باغ افرینش جز بربیت باغبان عنایت و فیوض است  
حضرت احمدیت و سیاست عادلانه حکومت آریش و لطافت  
و فیض و برکت نیابد

و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این قائم و سائق و  
قسم منقسم حافظ و رادع اول قوه سیاست است که متعلق  
به عالم جهانی و امور ث سعاد و خارجه عالم انسانیت و  
سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و  
عقل و منقبت است جامع این نوع جلیل است و مرکز رفیع  
و فوق این قواء سیاست و محور و اثره این موهبت ربانیه و  
خسروان عادل و انسانی کامل و وزیرای عاقل و سران  
شکریا بل مستند

و مرتبی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیه روحانیه و

و کتب منزل و سمانیه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربانی  
چونکه این مباحث و محاسن الهامی و مطلق الهامی و مطلق الهامی و مطلق الهامی  
و مطلق الهامی و مطلق الهامی و مطلق الهامی و مطلق الهامی و مطلق الهامی  
چون قوانین روحانیه نفوس انسانی را از شأست اخلاق بر ذیل  
و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیة نجات داده  
حقایق بشریه را با نور انقیات عالم انسانی و شئون رحمانی  
و فضائل و فضائل و فضائل و فضائل و فضائل و فضائل و فضائل  
حسن الخالقین و منقبت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم  
در هویت مقدسه انسانی تحقق یابد این است بفیوضات  
جلیله این مطالع ایات الهیه حقائق صافیه لطیفه انسانی مرکز  
سوحات مقدسه رحمانیت کرد و وسیان این و ظائف  
مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقایق وجدانیت تعلقی  
بشئون مجسماتی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه  
قوای قدسیه این نفوس طیبه ظاهره در حقیقت جان و وجدان

و بتویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و ریاست  
 ایما این خالق مجروده در فضای جان فرای روحانی مرتفع نه خاک  
 و ان ترالی محلی در امور حکومت و رعیت و سانس  
 و موسی نه آشته و ندارند نفحات قدسیه البتة مخصوصند  
 و بقیضیات معویه صمدانیه مانوس در احسنه در امور سائر  
 نخواهند و سمندخت را در میدان نعمت و ریاست نرسند  
 چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را  
 مرجع تحریریت و مصدر رعیت و هدایت و دیانت و معرفت  
 و تربیت و ترویج خصال و فضائل انسانیست را مرکز مقدسی و  
 منبع شخصی این نقوس تعلقی امور سیاسی ندارند و بد احسنه  
 نخواهند ایست در این کور عظم و رشد و بلوغ عالم این مسلم  
 چون بسیار مرصوص در کتاب الی منصوص است و بان  
 نص قاطع و برهان لامع کل باید و امر حکومت را خاضع و خاشع  
 و پایسر سلطنت را منقاد و طاعت باشند. یعنی در اطاعت

و وجودیت ستر بار الهی رحمت صادق و بنده موافق باشند  
چنانچه در کتاب عهد و ایمان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که  
امرش قاطع و فخرش ماطع و جیش صادق و لامع است بخت  
صیح میفرماید امر مخصوص این است

یا اولیاء الله و من آمنه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت  
و شرف و تهنید و باره ایشان و عاقلید حکومت ارضیان  
نفوس خنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع  
و جدال نهی نمود بنیاد عظیم فی الکتاب هذا امرت  
فی هذا الظهور الاعظم و عصم من حکم المحم و زینه بطراز الابواب  
انه هو اعلم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل  
و انصاف ترینند بر کل اعانت ان نفوس لازم

و همچنین در رساله صریحه که مخاطباً بعضی از علماء می فرماید



یک فقره اذان رساله مبارکه این است

حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنايت و شفقت با  
این حزب رفتار فرماید و این مظلوم امام کعبه المحمی عهد  
بنماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر  
نشود که مغایر رای حبهان را می حضرت سلطانی باشد  
هر قلمی باید مقام سلطان را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد  
و با سرش عامل بحکم شمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت  
و عظمت الهی بوده و مستند این مظلوم با جدی مد اینه  
نموده کل در این فقره شاید و گواهند و لکن ملاحظه شوند سلاطین  
من عند الله بوده و از کلمات بسیار و ادلیا واضح معلوم  
خدمت حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله ایچیزان عطی  
ایچیزه لقبصر ام لا قال لی بالقصر یقصر و الله منع نفرمودند  
و این دو کلمه کسیت نزد متبصرین چه که القصر اگر من عند الله بود

نهی میفرمودند و همچنین در آیات مبارکه و طبعوا الله و طبعوا  
 الرسول اولی الامر منکم مقصود از این اولی الامر در مقام  
 اول درجه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند  
 مظهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در  
 رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی  
 که بنور عدلشان انفاق عالم متور در روشن است امید آنکه  
 از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع حُرَب اُمم را  
 احاطه کند کل باید از حق از برایش بطلبند آنچه را که الیوم  
 نرسوا است الهی و سیدی و سندی و مقصودی  
 و محسوسی اشکات بالاسرار التي كانت مكنونة في علمات  
 و بالایات التي منها تصوع عرف غایتها و بامواج بحر  
 عطائک و سما فضلت و کرمت و بالدماء التي سفلت  
 فی سبیلک و بالکباد التي ذابت فی جکت ان یذکر حضرت  
 السلطان بقدرتک و سلطانت لیظهر منه ما یكون باقیانی

بدو بیضا بنامید این امر استم از فرایض دین مبین و نصوص  
 قاطعه کتاب عتقین است دین معلوم است که حکومت بالطبع  
 رحمت و آسایش رحمت خواهد و نعمت و سعادت الهی  
 جوید و در حفظ حقوق عادلانه و زیر و ستان را عجب و  
 مانع و دفع شرور متعدد بان ساعی و صاعی است زیرا  
 عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت  
 سلطنت با بهره و دولت قاهره است و نجات و فلاح  
 الهی منظور نظر اعلیحضرت شیراران است و این قضیه  
 امر فطری است و اگر چنانچه فتوری در راحت الهی و صورتی  
 و نعمت و سعادت الهی و ادائی حاصل کرد این از  
 عدم کفایت پیشکاران و شدت سورت و جهالت  
 بدخواهانی است که بلباس علم ظاهر و در سنون جل با هر  
 و محرک متنه در اول و حشره القنه کانت مانع  
 لعن القومین ایقظنا



این جمیع بجزدان یعنی پیشوایان نجاه سال است در معاشرت  
 و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت  
 باین حرب مظلوم همت نهاد میدادند و نسبت عداوت  
 روا داشتند که این حرب مخرب عالمند و مفسد خلاق  
 نبی آدم فتنه آفاقند و مضرت علی الاطلاق عظیم عیانند و راست  
 طغیان دشمن دین و دولتند و عداوت جان رعیت مقتضای  
 عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حرب و گروه بوده تا آنکه  
 انجمن عالم معلوم و مشهور گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه  
 جوین چه قومند و مفسدان کدام گروه و الله اعلم  
 المفسد من المصلح: خوش بود که محاکم بجزیه اید بمیان و تماشای  
 روی شود آنکه در او غش باشد: حال ای حباتی الهی بشکرت  
 الطاف ربانی پردازید که عادل حق تعالی پرده از روی  
 کارهایش رفته بر انداخت و اسرار مکنونه نفوس حقین کوکب



با هر شیوه و ظاهر و با هر کس و چه بد و چه نیک شکر اله

و حال آنکه وظیفه علماء و فرائضه فقها و طبیبان امور و راجیان  
و ترویج شئون و حمایت است و هر وقت علمای دین بسین  
و ایرکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند  
و رائی زدند و تدبیری نمودند نسبت شمل موجدین شد و  
تقریب جمیع مؤمنین گشت تا سره فساد و فحش و پیران  
عناد جهان را بسوخت و مملکت تاراج و تالان شد و رعیت  
امیر و مستیکر و امان و داد و اخراج و صفویه علیهم الرحمة  
من رب البریه علماء و امور سیاسی ایران نفوذی خواستند  
و علمی آفریدند و تدبیری ساختند و راهی نمودند و دوری کردند  
که شامت و حرکت مورث و حضرت و منج بلاکت کردید  
حاکم محروسه و لایکاه قبال نیکان گشت و میدان غارت  
و استیلا افغان خاک مبارک ایران و خراج مجاوره کردید

و اقلیم جلیل در دست بیگانه افتاد سلطنت قاهره  
معدوم شد و دولت باهره مفتوح گشت ظالمان سب  
تطاول کشوند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند  
نفوس مقتول گشت و اموال منسوب بزرگان مضموب  
شدند و املات مضموب معموره ایران و ایران شد و تخم  
جهانبانی مغرور و سر دیوان زمانم حکومت در دست  
درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر بنجیر و شمشیر  
خون خواران پرده نشینان سپردند و کودکان و بچگی  
این نمره مدح حمله علمای دین و فضلاء شریع متدین امور سیاسی

و نوبت دیگر علمای امت در بدایت حکومت علیحضرت  
اقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و برفق  
ایرانیان خاک مذلت ریختند در تعیین سلطنت را فی زواید  
و در تشویش افغان نغمه و نوائی بنواختند عریده و صنوعات

انداختند و علم اختلافی برافراختند طوفان طغیان برجا  
و بل فتنه و آشوب مستولی شد هر چه موج شد بدرخ نمود و موج  
عصیان اوج آسمان گرفت سران قبايل سرسوری افرو  
و تخم خصومت در کشت زار ملکوت کاشتند و بجان کید کبر  
اقدامند امن و امان مملوب شد و عهد و پیمان مغسوخ گشت  
سرد سامانی نمادند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعه فاجعه کرمان  
بوقوع پیوست و چهار فتنه و فساد نشست قطع و ابر قوم  
فاسقین شد و قطع ریشه مفیدین گشت

واقعه ناله در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان باززلزله  
و دلوله انداختند و علم منحوس برافراختند و ساز جهاد بار  
ساختند و باطل و دهر سل قطع بل نمودند تا بحدود و ثغور  
رسیدند چون آغاز هجوم نمودند بر جوی که نختند و در میدان  
جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و نمایب گذشتند

و عارفان را خستیار کردند و چون بسراشتند و عجبان  
 نخل منقصر در شواطی رود ارس و بین شست معان  
 سرگردان و پریشان شدند و نصیحت ممالک و دیارهای  
 و بیست کرد و تومان و درپای بازندان را بسبب او دادند

و مدد عیسی عظیم و واقعه حضرت عیسی علیه السلام  
 مظلوم است در اواخر آیه مشکی پیشوایان است عثمانیان  
 بناسی طغیان گذاشتند و رایست عدوان برافراشتند  
 از وی چون حرکتی نمودند و در بهام امور مدح و  
 شکر می خواستند قتل با بر نیکبختند و بار حال دولت و دین بختند  
 دین بسیر و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت بر  
 زبان را اندند و عزل و زرا در خواستند و بیا انصاف  
 و مروت برانداختند خیر خواهان را دور نمودند و بد  
 خواهان را مسرور و صادقان را منضوب ملت نمودند



و خاسا ترا محبوب آنت و چون بمقصد خویش موفقی شوند  
 رسم و کرسیش که نهند تعرض بهر سلطنت نمودند و دست  
 نظامی بکمران و حکومت کشوند فتوی بحال دارند و قطع  
 و قمع بر خاستند ابروی مردم را بچند و غبار ظلم را بچند  
 ستمی روا داشتند که دین بسیر را بدنام کردند و شریعت  
 بسد المسلمین را رسوا نموده انوس و حسرت از این حرکت  
 در دلهای عالمیان برافروخت و قلوب جهان جهانیان  
 بر مظلومیت آن جهان بان بوخت عاقبت اصرار بر جنگ  
 نمودند و پنجه و چکات بیازمودند سلاح بستند و اعلان  
 حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس و قزاق  
 مایوس و سپاه و لشکرش بکریست بیروح سراسر جهانند  
 و مردانش ناتوان و دلش بیولت است و حکومتش  
 بی قوت و شوکت ما است قاهره مستقیم و ملت باهره  
 جهاد کنیم و بنیاد غماد برانندیم مشرق آفاق شویم و سرور

۲۰  
 احم و دول علی الاطلاق و چون نتایج این جهکات  
 آشکار شد و ثمرات این انکار پدیدار گردد خشم بود و زهر  
 کمر زلفت مشتخص بود و کشت دولت و رعیت ازین بخت  
 بیکناهان زکین شد و میدان عرب از تنهای کشته منظر  
 میب غموم رعیت جام با کشیدند و سیصد هزار جوانان است  
 و نور سیدگان مملکت زهر بلاکت چشیدند چه بیانهای  
 عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای تدمیم که منتقم  
 و فقیر شد هزاران سر معموره مظلومه شد و ولایات  
 اباد و خراب اباد و کشت خرابی بیاد رفت و ثروت  
 دولت و رعیت محو و تاراج و و کمر و رعیت از وطن  
 مالوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت  
 و بزرگان ولایت بعد از فقدان مملکت لانه و اشیاء  
 ترک نموده طفلان خود سال و پیران سال خورده میرود  
 سامان سرگردان و شست و بیابان کشیدند علای پر عجب

که نعره الحرب الحرب و حتی علی الجهاد میزدند و در صدد اولی  
 فریاد این الماده و این الناس بر آوردند و بحرب قبیل از حربه  
 جزین و ثواب جلیل گشتند و در بفرار آوردند و این بصیت  
 کبری فرام کردند سبحان الله کسانیکه تدبیر لایه و استیانه و تربیت  
 خانه و کاشانه خویش را نخواستند و از بیکانه و خویش بخیرند در تمام  
 امور مملکت و رعیت مداحانه نمایند و در معضلات امور  
 سیاسی معاند و چون مراجعت بتاریخ ثانی از این قبیل و قایم  
 بجد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداحانه و ثنای  
 دین در امور سیاست بوده این نفوس مصدر تشریح احکام الهی  
 مستند تفسیر یعنی چون حکومت در امور کلیه و جزئیه  
 مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربانیه را تفسیر  
 نماید آنچه مستبط از احکام الله و موافق شریعت الله است  
 بیان نمایند و بکدام امور سیاسی و رعیت پروری و  
 ضبط و ربط تمام امور و صلاح و فلاح ملکی و رعیت قوام

و قانون ملکیتی و امور خارجی و داخلی چه اطلاق دارند همچنین  
 در جسم اعصار و قرون اولی مصدر تفرق با جبار الله  
 و تفرق بمقتضی بایات الله اشخاصی بوده اند که بظاهر  
 بکلیه علم آراسته و تقوی حشیه الله از قلوبشان کاسته  
 بصورت دانا و کجیقت نادان و زبان زاهد و بجان  
 جاحد و جسم عابد و بدل را قید بودند مثلاً در زمانی که  
 نفس روح بخش میجائی جسم عالم را جان بخشد و نفحات قدس  
 عیسوی عالم امکان را روان مبدول داشت علمای بنی اسرائیل  
 مثل خنایا فابران جوهر وجود و جمال مشهور و روح مشهور  
 زبان اعتراض کشوند و حست را نمودند و تکفیر کردند  
 و تدبیر خواستند اذیت نمودند و مضرت روا دادند  
 حواریون را عقوبت نمودند و اشد لعنت وارد آوردند  
 فتوای قتل دادند و طرد جسم کردند شکنجه و عذاب  
 نمودند و باشد عذاب شهید دوم اطهر شان را سبیل کردند



این تعرض و نشد و نعمت و عقوبت کل اند جست  
 علمای امت بود

و همچنین در زمان سر وجود جمال موعود مؤید  
 بمقام محمد و حضرت رسول علیه السلام ملاحظه نمایند  
 معترضین محترنین حامدین و مکابرین علمای یهود و رهبان  
 عینود و کهنه چهل حدود بودند مثل ابو عامر راهب  
 و کعب بن اشرف و نصر بن حارث و عاص بن اشل  
 و حتی بن اخطب و امیه بن هلال این پوایان امت  
 قیام بر لعن و سب و قتل و ضرب آن قاتل مشرق نبوت  
 نمودند و چنان طغیان در اذیت شمع انجمن عالم انسان  
 داشتند که با آو می نبی بشل با او دیت فرمودند  
 و لسان بشکوه کشودند پس ملاحظه نمایند که در هر عصر  
 ظلم و زبرد و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای

بیدین بود. و اگر چنانچه حکومت تفرضی کرد یا تفرضی نمود  
 جمیع بغمزد ملز و اشراره و همزاین نفوس بر طغیان بود و همچنین  
 در این اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند آنچه شایع و واقع  
 از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم  
 و از شریعت الهیه مجرور و از نار حقد و خیران حسد در جوش  
 و خروش شدند

و اما دانا یان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت  
 یزدانند و مویبت رحمن شمع هدایتند و سراج عنایت  
 یار حق حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان  
 امانت صبح صادقند و نخل باسق فخر لامعند و نجم ساطع نبوغ  
 عرفانند و معین بآء غلب حیوان مرتبی تقویند و بیشتر قلوب  
 نادیده میسرند و منادی حق بین بنی آدم است که بر می شنند  
 در ایست علیما جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر تزیینند

و مشرق آفتاب تقدیس از هستی خاکدان فانی بپایند  
 و از هوی و هووس عالم انسانی در کنار در مجامع وجود  
 سرست محامد و نفوت رب و دودند و در محفل  
 تجلی و مشهود در رکوع و سجود به بیان الهی را رکن رکینند  
 و دین مبین احسن جمیع لشکان را عذب فراستند  
 و کم کشمکان را سبیل نجات در حداثی توحید پیور  
 شکورند و در اینجمن تفسیر شمع پر نور علمای ربانند  
 و وارثان نبوی و اققان اسرارند و سرخل  
 کرده ابرار حلو نگاه ذکر را صومعه ملکوت کنند  
 و غزلت از غیر را وصول ببارگاه لاهوت شمرند و  
 مادیون ایشان جسم بچاند و نقش حطیان و ضلالتند  
 علی علم منصوص قهران

بیت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج ردابط و ضوابط

ضرورت است چه که بدون این روابط حیانت و سلاست  
نیاید و نیت و سعادت نیاید عزت مقدسه انسان رخ  
نمایند و معشوق مال چهره نکشاید کشور و استیلا اباد نکرد و  
بدن و قری ترقت و زمین نیاید عالم منظم نشود آدم نشوونما  
تواند راحت جان و اسایش و جان سپرد و منقبت انسان  
جلوه نکند شمع موهبت رحمن نفروز و حقیقت انسان کاشف  
حقایق امکان نکرد و واقف حکمت کلمه یزدان نشود قون  
جلیله شیوع نیاید و اکتشافات عظیمه حصول پذیرد مرکز خاک  
برصد افلاک نشود و صنایع و بدائع چهرت بخش عقول و  
افکار نکرد و شرق و غرب عالم مصاحبت تواند و قوه  
بخار و قطار افاق را مواصلت بدهد و این ضوابط و روابط که  
اساس بیان سعادت و بدرقه غایت است شریعت  
و نظامی است که کامل سعادت و ضابط عصمت و حیانت  
همیت بشریه است و چون بحسب و قیاس نمائی و بصیرت نگرانی



مشهور و ذکر و که شریعت و نظام روانی و ابط ضرورتی است که  
 منبعت از حقایق اشیا است و الا نظام نیست اجتماعیه نگردد  
 و علت اسایش و سعادت جمیع بشریه نشود چه که هیئت  
 عمومی بهای شخص انسان است چون از جوهر فردیه و عناصر  
 مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض عن  
 و مطرح امر صحت و چون از علل خلل طاری گردد طبیب عارف  
 و حکیم فائق تشخیص مرض و در تشخیص عرض پردازد و در حقایق  
 و وقایع علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتائج  
 و وسائط و حوائج تحریری نماید و بضرایات و کلیات را فرق  
 و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای  
 این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد از این معلوم شد که علاج  
 شامی و دواء کافیه منبعت از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و  
 مرض است همچنین هیئت اجتماعیه و سیکل عالم معرض عن ارض  
 ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت

و نظام و احکام مبهامه در بایق فاروق و شفاء مخلوق است  
 پس شخص انانی تصور توان نمود که بخودی خود بعلل مرسته افان  
 می برد و با انواع امراض و اعراض امکان اقف گردد و  
 تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح الایم نیست جامع نشان  
 داند و بسیم کنون اعصار و قدون کشف تواند تا بر وابط  
 ضروریه منبسط از حقایق اشیای برود و نظام و قوانینی وضع  
 نماید که علاج عاجل باشد و دواهای کامل شده نیست که ممتنع  
 و مستحیل نیست پس معلوم و محقق شد که واضح احکام و نظام  
 و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز علام است چه که  
 بحقائق وجود و دقائق کل موجود دست مکنون و در مرسوم اعصار  
 و قرون بنده خدای چون نفسی مطلع و آگاهانه این است  
 که زاکون ممالک اروپا فی الحقیقه نتایج افکار چندین سال  
 علمای نظام و قانون است با وجود این هنوز با تمام و  
 ناقص است و در خیر تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل چه که

و انما یان سابق فی حضرت بعضی قوا عدد برده و دانشمند  
 لاحق واقف گشتند و بعضی از قوا عدد را عدیل و بعضی را تصدیق  
 و برخی را استبدیل نموده و می نمایند باری بر همه مطلب برهم  
 شریعت بشایه روح حیات است و حکومت بمنزله  
 قوه نجات شریعت مهربانان است و حکومت ابرمیان  
 و این دو کوب تابان چون فرقدان از افق امکان برآید جهان  
 پر تو افکنند یکی جهان جانزار روشن کند و دیگری عرصه کیهان را  
 کشتن یکی محیط و جدار را در فشاناید و دیگری بسط خاکد انرا  
 جنت رضوان این نوع دانه خاک رشک افلاک کرد و  
 این ظلمت کده تاریک عنطه عالم انوار ابر رحمت بر خیزد  
 و رشته موهبت ریزد و نفخه عنایت مشک و عنبر بریزد نسیم  
 وزد و شمیم جان پرور رسد روی زمین این بهشت برین  
 که در موسم بهار و نشین آید بر مع الهی باغ کیهان اطراوت  
 بدیع بخشد و آفتاب بغرت قدیمه افاق امکان را روشنی



جدید مبدول دارد تراب اجیر عبیر و غیر شود و کجمن ظلمانی  
بجس رحمانی و کجمن نورانی کرد و مقصود این است که این دو  
ایت لبری چون شد و شیر و دوشیکر شیر معین و طبعی که کج  
پس اینست با یکی خیانت با دیگر است و تهاون در اطاعت  
این طغیان در معصیت با آنست

شرعیت الهیه را که حیات وجود و نور شود و مطابق مقصود  
قوه نافذه باید و وسایط قاطعه شاید و حامی مسبین لازم  
و مروج مستین واجب و شبه نیست که مصدر این قوه  
عظیمه نبیه حکومت و بارقه سلطنت است و چون این  
قوی و قاهر کرد و ان ظاهر و باهر شود و هر چند  
این فائق و ساحل کرد و ان شائع و لامع شود پس حکومت  
عادل و حکومیت مشروع است و سلطنت منتظم رحمت  
شامله و بیستم جهانانی محفوف بتأیید یزدانی است و منزه



شهر یازی بگوهر موهبت رحمانی در کلمات مبین صریح  
 میفرماید قل الاتحتم مالک الملک توتی الملک من ثناء  
 و تترج الملک من ثناء پس معلوم میشود شد که این عطیه موهبت  
 الهیه و منحه ربانیه است و همچنین در حدیث صحیح میفرماید  
 السلطان ظل الله فی الارض با وجود این خصوص که چون بیان  
 مرصوص است و یک کلمه غاصب ناخوب چه زعم واضح لبطلا  
 و چه تصور بیدلیل و برهان ملاحظه فرمایند که درایه مبارکه و حدیث  
 صریح بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است خصوص محصور  
 اما شان آنکه هدی و مقام تقربین درگاه کبریا عزت و جنت  
 روحانیه است و حقوقشان ولایت حضرت رحمانیه کمال  
 جلالتان غبار سبیل رحمان است و تاج و تاجیان انوار  
 موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیر شان نجگاه  
 قلوب است و دھبیم رفیع و عظیمشان مقعد صدق عالم  
 ملکوت جهانان جهان جان و دلند نه آب و گل و مالک الملک

فضای لامکانند تنگمای عرصه امکان و ایستگاه جلیل و عزت  
قدیم را غاصی نه و سالی نیست اما در عالم ناموت سرریشان  
حصیر است و صدر جلالشان جفت نعل اوج غرستان  
خفیه عبودیت است و ایوان سلطنتشان گوشه عزت و قضا  
معمور را قبور مطهرشانند و حشمت افاق را مشقت لایطاق  
ثروت و کج را رحمت و رنج دارند و حشمت بی پایان را مشقت  
جان و جبران چون طیور شکور در این دار غرور بداند  
چند قناعت نمایند و در حدیقه توحید بر شاخار بجزید بطق  
طیغ فصیح مجاهد و نعوت حتی قدیم پروازند باری مقصود این بود که  
ببصر کج آیت و صحیح روایت لطیف موهبت رب عزت  
و حکومت رحمت حضرت ربوبیت نهایت مرتب مشیت  
که شه یاران کامل و پادشاهان عادل شکریه این الطاف الهیه  
و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل محترم باشند و عقل متخص فضل مجرب  
باشند و لطف مقصود آفتاب عنایت باشند و سیاح رحمت

# رایت یزدان باشد و ایت رحمن

حکومت رعیت پروردگار واجب الاطاعت است و طاعتش موجب  
 قربت عدل الهی مقتضای رعایت حقوق ثنایه است و این  
 ربانی امر بسیارست شئون متعادل رعیت از ربانی حق بسیارست  
 و رعایت دارد و موسوس از سانس چشم رعایت مملوک در صون  
 حمایت مملوک است و ابالی در پناه عصا است پادشاه معد  
 سلوک کل راع مشول عن عشیة حکومت رعیت رحمن  
 باشد و کهنه اسطیقت طایف با شد و طایف جمع حقوق علای  
 و برای ارجح سیع قوی محفوظ و مصون فرایند و عزت و سعادت  
 همه وزیر و شمان را محو و منظور دارد چه که رعیت و ولیعه  
 الهیه است و فقر امانت حضرت حدیث بحسب رعیت  
 طاعت و صداقت مقروض قیام بر لوازم عبودیت و خلوص  
 خدمت محو و حسنیت و شکرانیت ملزوم با کمال ممنونیت الهیه



مالیات نماید و نهایت رضایت کل کالیف سالیان و  
 در تزیین عکسهای پادشاهان کوشید و در تأیید قوت حکومت و  
 پیروزی غرور سرسلطنت بدل حال جان نماید چه که فایده این  
 معامله و نمره این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردید و در حصول  
 خط عظیم و وصول مقام کریم کل شریک و بهیم شود حقوق قباوت  
 دشمن متعادل و کل در حصول حمایت پروردگار و عادل

دولت و حکومت در مثل اندر اس و دماغست و اهلای رعیت  
 بمشابه اعضا و جوارح و ارکان و بهر ارکان و دماغ که مرکز خواست  
 و در تمام جسم و اعضا چون قوت غالبه یا بد و نفوذ کامله علم حایت  
 افراز و بوساطت حیانت پردازد و بدسیر جوارح ضرورتیه کنند  
 و تمهید نواح و نتائج مستحسنة و جمیع توابع و جوارح در عهد اسایش و  
 نهایت آرامش کمال رایش بپایند و اگر در نفوذش نفوذی حاصل  
 شود و قوتش مشهوری ملک بدن ویران گردد و کشورش بی ابرو مان



و هزار گونه است ولی شود و سعادت و آسایش هیچ جز آنکه در محنت  
 چون اسی حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت از این باید و رعیت  
 آسایش و اگر تو نشمخی که در میان سعادت و بهجت و رعیت شمر لزل  
 و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و راع و مانع لازم  
 حکومت و چون حکومت ثبات رعیت بود و رعیت بوطائف رعیت  
 قیام نماید و رابط الیام محکم گردد و دو سائط ارتباط حکومت یک مملکت  
 و قدرت تمام رعیت یک نقطه شخص خاصی نقر و تجمع نماید و به نیست که در  
 نهایت نفوذ تحقق یابد چون شجاع انخاب که در سطح زجاجی معطر و در افتد  
 حرارت تمامها در نقطه وسطای متور و زجاج اجتماع کند و چنانکه در موش  
 و مخرق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل با نقطه بگذارد و در آن موش تو را علامت  
 نمایند هر حکومت با بهره سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزت و سعادت  
 و تبعه و زبانش در هر شهری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در  
 جمیع مراتب به سرعت تمام در ترقی و در معرفت و ثروت و تجارت  
 و صنعت در علویای این میشود و سلم در نزد هر عاقل و اناست بی شبهه و

ای اجبای الهی کوشش پیش باز کنید و باز منته جوی استرزد و اگر بوی مساوی از نفسی  
است تمام نماید و لو بطاهر شخص خطیری باشد و عالم بی نظیری بداند و حال رجاست  
و مخالف آئین ذوالجلال دشمن نزد است و با او مبنیان ناقص عهد و پیمانست و مردود  
درگاه حضرت رحمن شخص خیر و بصیر چون سراج فیر است و سبب فلاح و صلاح عالم  
کبر و صغیر موجب ایمان و ایمان در خیر عالیشان کوشد و در راحت جهانیان ای اجبای  
الهی آئین رحمانی را دور جو نیست و امر بدیع را موسوم بسج عصر جدید آغاز نشاء اولی  
است و این قرن قرن برگزیده خداوند یکسا آفاق امکان از شئون تیرا و ج عرفان  
روشن منور است و شرق و غرب عالم از نعمات قدس معنیه و مظهر هر چه خلق جدید نمائست  
جستار و محنت و تکلیف امر بدیع مد فایز قوت و طراوت کوشش پیش را بر مصالح و مصلای  
الهی کشانید و در صدق نیت با خلاص فطرت و طیب طبیعت و خیرخواهی دولت یابد  
بیضائی بنماید تا در کجمن عالم و مجمع مهم نبوت و محقق گردد و کشف روشن عالم انسانی و کل گش  
جهان الهی بسند گفزار نوری ندارد و نهال آمال بری نیارد و قرار گیرد و لازم بالقوه جمیع  
شیار مستعجب است و استیانت جفی سهل الحصول اند و بعضی عجیب الوصول لکن چه فائده انسان  
بالفعل باید است رحمن باشد و ایت محبوبیت حضرت نروان والسلام علی من اتبع الهدی

بمشی مطبع دست پر کشا

غره محرم ۱۳۱۴